

نقد اسلام آزاد است

جلال ایجادی



آزادی انتقاد نشانه آزادی بیان است و چنین امری یکی از بنیاد های جامعه دمکراتیک بشمار میاید. انتقاد اشکال گوناگون دارد که زبان طنز و گزندگی یکی از جلوه های آنست. انتقاد برانگیزنده است، منبع آفرینش است، با کهنگی سرمخالفت دارد. انتقاد نه نژادپرستانه است و نه ضد ارزش های انسانی است، انتقاد فرمان به قتل نمیدهد، دروغگو نیست و کینه کور ندارد، ولی انتقاد چه در سطح ، در اعماق ، چه تند و یا آرام، بله انتقاد یار فرهنگ است.

مخالفتان نقد اسلام

نقد اسلام پس از ۱۴۰۰ سال و پس از سی سه سال حکومت اسلامی یک ضرورت تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. من فکر میکنم که نقد این دین، با توجه به سابقه آن در سرزمین ما و با توجه به عملکرد و تاثیر آن در ذهن و روح جامعه و نیز ویرانگری های آن در عرصه های گوناگون یک امر اساسی است. کسانی هستند که جز اثرات مثبت، چیز دیگری از اسلام نمی بینند. اینان باعتبار همخوانی اعتقادی خود نگاه انتقادی با اسلام ندارند و یا رفتار های ناشایست و زننده حکومتی در جامعه را به یک برداشت و تفسیر دور از اسلام "واقعی" موکول میکنند. کسانی دیگری هستند که یکی از عوامل اساسی بدبختی و سقوط ایران و جامعه و سیاست حاکم را همین دین اسلام میدانند. از نگاه جامعه شناسانه وضع کنونی جامعه نتیجه یک سلسله عوامل تاریخی و پیچیده و گوناگون میباشد، ولی ازمیان این دلائل عامل مذهب اسلام نیز نقش خود را داشته و این نقش اساسی بوده است. روشن است که نگاه ها هرگز به نظر یگانه نخواهند رسید، در طول تاریخ اختلاف نظرات و برداشتها گوناگون به تقابل خود ادامه خواهند داد ، ولی آنچه مهم است اینستکه هر دیدگاهی با آزادی نظر بدهد.

ما در ایران در شرایط ترور فکری بسر میبریم. در ایران هیچ نظر انتقادی راجع به اسلام نمیتوان داد زیرا استبداد دینی هرصدائی را خفه کرده و فرد نقاد را بجرم ارتداد اعدام میکند. از این سیستم سیاسی حاکم بیش از این انتظاری نیست. در خارج کشور بحث در باره رفتار و واکنش روشنفکران مسلمان و نیز غیر مسلمان جهت جلوگیری از انتقاد نسبت به اسلام است. علیرغم اینکه ما در دمکراسی هستیم یا

خودسانسوری وجوددارد و یا به طرق گوناگون سعی میشود از انتقاد نسبت به اسلام جلوگیری شود و این امر غیر قابل تحمل است. در واکنش با انتقاد نسبت به اسلام افراد به چند دسته تقسیم میشوند.

گروه یکم: روشنفکران محافظه کار هستند که بمضمون مبارزه نقادانه نسبت باسلام چه بسا ایرادی وارد نکنند، ولی خود شجاعت نداشته وسکوت میکنند. اینان خودرا زیر بار پرسش ها و تردیدها و ملاحظات فلج میکنند. اینان نگران حمله گروه تعرضی شیعه هستند و طرفدار خودسانسوری میباشند. اینان نظر دادن و وارد میدان مبارزه فکری شدن را بی اهمیت تلقی کرده و یا هزینه آنرا برای خود بالا میدانند. اینان نمیخواهند وارد میدان بازی شوند چون فشار بالاست و تا حدودی مرعوب فضای خفقانی هستند. البته از میان اینان کسانی نیزهستند که بطور اساسی باهمیت این مبارزه فکری اعتقاد ندارند و فشار تاریخی وروانی مستقیم و غیر مستقیم مذهب را در تحلیل های امروزی جامعه ناچیز می شمارند. در اینجا بحث دیدگاهی است و از نگاه من ندیدن نقش اسلام وشیعه در ایران یک اشتباه سترگ است. ایران با نقد اسلام میتواند به پیش برود، این نیروی روانی و فکری و اعتقادی، انحرافات عظیمی در جامعه ما بوجودآورد و یکی از عوامل اساسی بن بست کنونی جامعه ما میباشد. همانگونه که مبارزه فلسفی و فکری دراروپا علیه مذهب یک ضرورت تاریخی بود و این مبارزه نقش برجسته ای در تحولات بعدی ایفا نمود، بگمان من نقد اسلام و تاریخ اسلامی در جامعه ما امری لازم ومهم است.

گروه دوم: روشنفکران سیاسی مصلحت گرا هستند که معتقدند مبارزه سیاسی علیه حکومت تعیین کننده است و به مبارزه ای که مسلمانان را بیازارد نباید دست زد، چرا که در جبهه ضد استبداد تشتت بوجود میآورد. این گروه مبارزه فکری علیه مذهب را وظیفه خاص متخصصان فلسفه میدانند و یا حتا میتوان گفت که این گروه باهمیت مبارزه فلسفی و تئوریک علیه ایدئولوژی دینی اعتقاد ندارد و این امر را به یک زمان دور وناپیدا موکول کرده و بهرواین تلاش فکری علیه خرافات راز دستور خارج میکنند. این روشنفکران مصلحت گرا به طبقه بندی در نقش ها دست زده و دیوار قطوری میان گروه های روشنفکری میکشند و افراد حساس به پدیده ها را منع از مبارزه تئوریک ونظری در عرصه دینی مینمایند. من فکر میکنم مبارزه در هر جامعه همه جانبه و گوناگون بوده و مرجعی نمیتواند وجودداشته باشد که مرحله بندی کرده و زمان این یا آن اولویت را تعیین کند. بعلاوه وحدت عمل سیاسی علیه استبداد که لازم است، هرگز بمعنای تعطیل شدن مبارزه

فکری تئوریک و فلسفی نمیتواند باشد. هرفرد روشنفکر متناسب علاقه و سلیقه خود میتواند در هرزمینه ای که تمایل داشته باشد بنویسد و انتشار دهد. آزادی فکر یعنی همین و بعلاوه برای نقد خرافات دینی و آیات قرآنی کسی نیازمند "مدارج اسلامی" نیست. برای هرکسی، عقل و مطالعه و نقد واقعیت اجتماعی و مغزی که کار میکند، کافی خواهد بود که مسئولانه اقدام کند و نظر ارائه دهد. بالاخره اینکه باین گروه باید گفت شما اگر تنها در زمینه سیاسی هم که بخواهید عمل کنید و اگر طرفدار سیاست لائیک هستید و برای یک قدرت سیاسی لائیک وجدائی از مذهب تلاش میکنید، علیه تمایلات اسلامگرا نمی توانید عمل نکنید، چرا که روشنفکران مذهبی ما دراکثریت خود بنحوی اسلام را در امر سیاست مداخله میدهند. هر روشنفکر سیاسی مصلحت گرا حق دارد به آنچنان که خود میخواهد عمل کند ، ولی از حکم دادن برای دیگران باید اجتناب کند و به سلیقه دیگران احترام بگذارد.

گروه سوم: روشنفکران تعرضی شیعه که هر گونه انتقاد نسبت باسلام رارد کرده و آنرا بدلائل گوناگون ناوارد میدانند. آنان میگویند شما متخصص اسلام نیستید و نباید حرف بزنید. این گروه یکپارچه نیست ولی یک هدف را تعقیب میکنند و آن جلوگیری از طرح نقد اسلام است. اینان نگران آنند که در دوران جمهوری اسلامی و فروریزی پرشتاب اعتقادات مذهبی در جامعه، اینگونه انتقادات شرایط را برای ایدئولوژی اسلامی تنگ تر نموده و بطور قطعی و برای همیشه این دین رادر سطح گسترده بی اعتبار گردانند. اسلام برای آنان هویتی است و با بهانه های گوناگون در هرجلسه و یا فرصتی انتقاد کننده را یا نصیحت کرده و یا مورد حمله قرارمیدهند و با گفتن اینکه شما نمیدانید و تفاسیر مختلف وجود دارد، به ایجاد فضای سانسورزده دست میزنند. روشن است که درباره قرآن تفاسیر مختلف موجود است و البته وجود تفاسیر گوناگون به قرآن محدود نمیشود ، بلکه هرمتن دینی و فلسفی کهن و یا جدید نیز مورد تفاسیر مختلف قرار گرفته و خواهد گرفت. امکان برداشتهای متفاوت نافی برخوردار نظری نمیتواند باشد. جدای از تفاسیر مذهبی ها هر روشنفکر میتواند قرآن را بخواند و نظر بدهد. این انحصارتفسیر را چه کسی بدست مسلمان حجره رفته داده است؟ برداشت مختلف در هر زمینه وجود داشته و خواهد داشت، شما درزمینه دینی، فلسفی، جامعه شناسی، روانشناسی، تحلیل میتولوژی ودرک از شعر پیوسته با این پدیده روبرو هستید، حال که نوبت اسلام است، دیگر کسی نباید نظر بدهد؟ آیا این تفسیر، عمل ممنوع است؟ آرامش دوستدار میگوید نزدعبدالکریم سروش پافشاری روی تز تفاوت «فهم دین» با «خود دین» است و این آخری مطلق است مکنون و دست نیافتنی

برای همه. برپایه نگاه دوستدار دین از تاریخ جدا نیست. آیا قرآن برای یکسری "ازما بهتران" قابل برخورد و تفسیر درست است و برای دیگران غیرممکن بشمار میاید؟ خیر، ما همانگونه که کاپیتال مارکس و عقل در تاریخ هگل را میخوانیم، ماکس وبر و یورینگ ها برماس را هم میخوانیم، حافظ و گوته هم رامیخوانیم، انجیل و قرآن هم میخوانیم و نیاز به آقا بالاسر نداریم. ما باعتبار هوشیاری و قدرت تعقل و آموزش قادرهستیم پدیده ها را مورد تحلیل قرار داده و ابراز نظر کنیم. شناخت پدیده الهی و آسمانی نیست، شناخت محصول تلاش فکری و رابطه آن با پراتیک اجتماعی بوده، اگرچه شناخت بنا بر گفته هربرت سایمون پیوسته جنبه موقت و غیرکامل دارد، ولی برای انسان میسر بوده و امری محال بشمار نمیآید. بعلاوه فقط متخصصان نیستند که میتوانند راجع یک پدیده نظر بدهند. بحث بر سر نفی کار تخصصی و فنی نیست، ولی هرکس بنا بردانش و میزان شناخت خود قادر است ابراز نظر کند. فرهنگ دمکراتیک از بیان نظر جلوگیری نمیکند و این فضا را بوجود میاورد تا افراد آزادانه وارد عرصه بیان نظر شوند. بالاخره اینکه فهم قرآن که سرشار از تناقضات است و انعکاس دوره تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و جنگی قبایل شبه جزیره عربستان است و از دین یهود و سایر مراسم دوران خود تاثیر پذیرفته، مسئله غامضی بشمار نمیآید. با بررسی و دقت میتوان تحلیل ارائه نمود و تلاش مسلمانان برای بانحصار درآوردن مطالعه و تفسیر قرآن و تاریخ اسلام بیهوده است.

استدلال دیگر گروه روشنفکران تعرضی شیعه اینستکه انتقاد به دین توهین به مقدسات توده میباشد. نکته یکم اینکه دین برای همه مقدس و آسمانی نیست بلکه یک پدیده اجتماعی و تاریخی است، اصطلاح "توهین به مقدسات" بی معناست. نکته دوم اینکه هرچه در ذهن توده است، بطور مسلم مثبت و سالم نیست. آیات توده هائی که پشت هیتلر راه افتادند، توده هائی که برای استالین هورا کشیدند، توده هائی که به آخوند مرتجع و احمدی نژاد رای دادند، توده هائی که صفوف نماز جمعه تهران را پرمیکنند، دارای افکار و اعتقادات مقدس قابل احترام هستند؟ این توده ها متاسفانه بدلیل عقب ماندگی ذهنی و تربیتی و بدلیل خرافات و تبلیغات مذهبی و ماشین دولتی و منبری از هرگونه تشخیص معقول و دمکراتیک دور میباشند. اینان قربانی افسانه های خرافاتی میباشند و بمرور باید به حقایق دست یابند. خوشبختانه تجربه زندگی سرچشمه مهمی برای آموزش است، ولی این امر نافی تلاش تربیتی و فکری مناسب نیست. نکته سوم اینکه در خارج کشور بحث با توده ها نیست. این انتقادات در میان گروه های تحصیلکرده مطرح

شده و در همین محیط سیاسی و تحصیل کرده است که روشنفکران تعرضی شیعه در پی خاموش کردن انتقاد بوده اند. این روشنفکران تعرضی شیعه در دیروز و امروز از مبارزه و یا نقد مارکسیسم و لیبرالیسم و فاشیسم و غیره خوداری نکرده اند و این امر حق آنان است، ولی امروز وقتی نوبت به اسلام میرسد قلم ها باید خاموش شوند. روحیه این گروه در رابطه با دفاع از اسلام، بسته و نابردبار است. از خود میتوان پرسید که اگر اینان امروز در قدرت بودند با همین گونه دلایل آیا به طرح و اجرای قوانینی جهت محدود کردن انتقاد و آزادی اندیشه دست نمیزدند؟ نکته آخر اینکه این ایدئولوگ ها به نوشته های انتقادی نیز برخورد نکرده و پاسخ نمیدهند. آنان با فسانه سرائی خود ادامه داده و از بررسی تاریخی و انتقادی اسلام دور هستند. جواد طباطبائی میگوید سرورش از جوابگویی طفره میروود و در واقع خصوصیت روشنفکری ندارد. طباطبائی در نقد بر روشنفکری دینی - اعم از نسل قدیم به نمایندگی علی شریعتی و نسل جدید به نمایندگی عبدالکریم سرورش - برآنستکه اینان دارای گرایش التقاطی میباشند. در نظر او شریعتی هزاران صفحه کتاب نوشته اما همگی عبث است، صدها صفحه درباره افسانه سوسیالیسم ابوزر سیاه کرده اما یک جمله درباره واقعه ای به اهمیت مشروطیت در ایران نگفته است. تا آنجا که مطلع هستم آقای سرورش به نگاه انتقادی آرامش دوستدار و جواد طباطبائی و محمد رضا نیکفر هرگز برخورد تحلیلی و کتبی نکرده است. آنان اغلب بطور شفاهی تعرض میکنند ولی بطور کتبی در بررسی انتقادات مطرح شده، به بیان نظر نمی پردازند. این عدم برخورد بیشتر از زاویه عدم شجاعت است و بمعنای طفره رفتن است. من از جمله دو مقاله تحت عنوان، "آقای سرورش، اسلام خشن است" و "پرسش از سیاستمداران و روشنفکران دینی در باره حکومت لائیک"، نوشتم که هیچ یک از آنان پاسخ نگفت و این، جز طفره رفتن چیز دیگری نیست.

خاندان علی علیه ایرانیان

در پاریس بارها این روشنفکران در نشست های عمومی خواهان جلوگیری از بحث درآمده و به تولید فضای سنگین دست زده، تا نقدکنندگان مذهب جابزنند و کوتاه بیایند. از نظر اینان نه تنها به قرآن و اسلام و امامان شیعه نباید انتقاد کرد، بلکه با فکر مخرب و غیر دمکراتیک و خرافاتی علی شریعتی ها و آل احمد ها نیز نباید انتقاد کرد. در جلسه ای گفتم سیاست حاکم در ایران نزدیکترین سیاست به محتوای شریعت پیامبر اسلام است و یا در فیس بوک خود نوشتم امام شیعه علی و حسین، دشمنان ایرانیان بوده اند. بدنبال این گفته ها با انتقاد

بپاخواست که این توهین و تحریف است و اینگونه حرفها را نباید زد، زیرا این حرفها نابجا بوده و ازطرح آن باید خوداری نمود.

تاریخ روابط اسلام با کشور ما برپایه خشونت و استیلا جوئی بوده است و لشکرکشی قوای عرب خواهان اسارت سرزمین ما بوده است. رهبران و امامان شیعه برای خوشبختی ایرانیان مبارزه نکرده، بلکه برعکس خواست آنان منافع خاندانشان و سلطه گری اعراب بوده است. گوئی این امامان فرشته خیالی بوده اند و بدور از قدرت طلبی و خشونت ورزی و خودخواهی بوده اند. عمروعلی برای قدرت انسانها را کشتند و برای خلافت عرب برمنافع ایرانی دست اندازی نمودند. از آنجا که روشنفکران تعرضی شیعه بهرنحوه شده در پی دفاع از دشمنان ایران یعنی خاندان علی هستند، هرانتقادی که با افراد این خانواده وارد شود را از همان ابتدا و با چشم بسته رد میکنند. ما میدانیم که در نزد شیعیان دوامام علی و حسین چهره افسانه ای داشته و انبوهی از مراسم مذهبی بحول آنان دور میزند. این تبلیغات غیر واقعی و دورغپردازانه جامعه ایران را کور کرده است و با چنگ انداختن به روح و ذهن مردم، پریشانی روانی آنها را هدف گرفته است. این وابستگی بیمارگونه احساسی هرگونه عقلگرایی را بعقب رانده و هر افسانه و دروغ را به یک واقعیت تبدیل نموده است. جامعه ایران هرگز از این خاندان خیری ندیده است و این خاندان از دشمنان استقلال و یکپارچگی سرزمین ما بوده و خواهان اسارت ایرانیان بوده است. تمام سیاستمداران و روشنفکران و فعالان شیعه، در قدرت و یا خارج قدرت، در راستای این بندگی روحی کوشیده اند و تاریخ واقعی را پنهان کرده اند. من گفتم علی و حسین مخالف ایرانیان بودند و این حرف تحریف نیست. در اینجا برخی از دلایل متعددی که در اسناد و نوشته ها و سایت های انترنتی در این راستا وجود دارد را نقل میکنم.

امام حسین:

ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما، ایرانی ها هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر و هر ایرانی از دشمنان ما هم بدتر است. ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را بفروش رسانید و مردانشانرا به بردگی و غلامی اعراب گماشت. (حسین بن علی، امام سوم شیعیان، سفینه البحار و مدینه الاحکام و الاثار، نوشته حاج شیخ عباس قمی، صفحه ۱۶۴)

آمده است: در فتوح البلدان- بلاذری صفحه ۳۰۳

« عثمان در سال ۲۹ هجری سعید ابن عاص را والی کوفه کرد و عبدالله بن عامر کریز را والی بصره مرزبان طوس به این دو نفر نوشت و آنها را به خراسان دعوت کرد که هر کدام فاتح شدند مالک آنجا شناخته شوند. هر دو حرکت کردند عبدالله از او پیشی گرفت و سعید به سوی طبرستان رفت که آنجا را فتح کند و در سپاه او حسن و حسین هر دو بودند...»

آمده است: در کتاب "زندگانی امام حسین" - زین العابدین رهنما - جلد دوم - فصل سوم - صفحه ۲۰

"در سال سی ام هجری یعنی هفت سال پس از خلافتش (عثمان) آن فرمانده ماجراجوی عرب (سعید بن عاص) را با نیروی تازه نفس از کوفه بسوی طبرستان فرستاد. دو فرزند علی امام حسن و امام حسین هم بسمت مجاهدان اسلامی که این جهاد برای هر خاندان مسلمان وظیفه بشمار میامد زیر دست این فرمانده اموی حرکت کردند... این نیروی تازه نفس به حدود طبرستان رسید و نخست با دژ مستحکم و قلعه ناگشودنی آن برخورد کرد. سعید بن عاص دانست که تصرف این دژ ناممکن است. سعید هیئتی را به قلعه فرستاد و تقاضای صلح و تادیه جزیه نمود. پس از گفتگوی بسیار سپهد قلعه برای جلوگیری از خونریزی پیشنهاد صلح او را پذیرفت بشرط اینکه نیروی تازیان به مردم قلعه و دفاع کنندگان این دژ آسیبی نرسانند. این شرط پذیرفته شد و سپهد دستور گشودن دروازه های کوه پیکر قلعه را داد. هنگام باز شدن دروازه بزرگ قلعه که چندین گز طول و عرضش بود و با کبکبه و وقاری آهسته آهسته روی پایه های قطور آهنی میچرخید و باز میشد عربها به تماشای آن ایستاده و حیرت زده بودند! سعید بن عاص فرمانده عرب با تمام نیروی خود به درون قلعه آمد و مطابق نقشه ای که قبلا طرح ریزی کرده بودند دستور داد بیدرنگ نقاط بلند و سخت قلعه را اشغال کنند و نیروی ایران را خلع سلاح نمایند. فردای آن روز یکایک مدافعان قلعه را گرفت بعضی را در زنجیر نگاه داشت و بیشتر آنها را کشت. کشتاری بیرحمانه در قلعه انجام داد."

بیان واقعیت ضدیت خاندان علی با ایرانیان توهین نیست بلکه آنان که در پوشاندن حقایق تلاش میورزند برعلیه آگاهی کار میکنند. درباره دشمنی علی با ایرانیان و ستمگر بودن علی نسبت به ایران و کشتار هزاران ایرانی، اسناد و مدارک تاریخی معتبر و مستندی در کتابهای تاریخی مرجع ذکر شده که همگی آنها باروشنی و بدون هیچ کم و کاستی نقش داشتن علی درکشتار وحشیانه ایرانیان را ذکر کرده اند، که مهترین آنها نهج البلاغه است که جای هیچگونه سفسسته پردازی

را باقی نمیگذارد و باشکارا نقش علی در مشاوره دادن به عمر برای حمله به ایران را نشان میدهد. در مورد اسناد و مدارک تاریخی که دست داشتن علی در کشتار مردم استخر و باقی شهرهای ایران را نشان می دهد در سایت ویکیپدیا در مدخل "نقد علی" ذکر شده که عبارتند از: مروج الذهب - تاریخ طبری - فارسنامه ابن بلخی - فتوح البلدان بلاذری و غیره که همگی این کتابها مرجع و مستند تاریخی مورد قبول همه تاریخدانان ایرانی و غیرایرانی هستند و اتفاقا ترجمه آنها در تمام کتابفروشی ها موجود است. بنابراین جای هیچگونه سفسطه و انکار مستندات تاریخی برای طرفداران علی باقی نمیماند. برای نمونه:

در زمان علی، مردم استخر چندین بار قیام کردند. علی در یکی از آن موارد «عبدالله بن عباس» را در راس لشکری به آنجا گسیل داشت و شورش توده‌ها را در سیل خون فرونشاند. (فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۶)

در مورد دیگر که مردم استخر شورش کردند، علی «زیاد بن ابیه» که از خونخواری و آدمکشی به انوشیروان دوم لقب گرفته بود، به آنجا گسیل داشت تا به سرکوبی این قیام پردازد. (مروج الذهب، جلد دوم ص ۲۹)

در سال ۳۹ هجری مردم فارس و کرمان سر به شورش گذاشتند و حکام ستمگر علی را از شهر خود بیرون کردند. علی مجدداً زیاد بن ابیه را به آنجا گسیل داشت و لشکریان وی از هیچ جنایتی فروگذاری نکردند. (تاریخ طبری، جلد ۶، صفحه ۲۶۵۷ - فارسنامه، ص ۱۳۶)

امام علی یکی از مشاوران نزدیک عمر (خلیفه دوم مسلمانان) در هنگام حمله لشکر اسلام به عجم بود. زمانی که عمر می خواست خود شخصا در این جنگها حاضر شود، امام علی به او گفت: "تو سر این سپاهی اگر بروی و کشته شوی، سپاه اسلام متلاشی می شود. تو باید مرکز خلافت را داشته باشی تا اگر سپاه اسلام شکست خورد عجم بدانند که این نیرو پشت دارد" (نهج البلاغه ص ۴۴۳ - ۴۴۶ - تاریخ طبری، جلد ۵، ص ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵، اخبار الطول ص ۱۴۷)

مردم خراسان نیز در زمان علی چندین بار قیام کردند و چون چیزی نداشتند به عنوان باج و خراج پردازند، از دین اسلام برگشته و به مقاومت سخت و جانانه‌ای دست زدند. علی «جعده بن هبیره» را به سوی خراسان فرستاد. او مردم نیشاپور را محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند. (تاریخ طبری، جلد ۶، ص ۲۵۸۶ - فتوح البلدان ص ۲۹۲)

در زمان علی مردم شهر ری نیز سر به طغیان برداشتند و از پرداخت خراج خوداری کردند. علی، «ابوموسی» را با لشکری زیاد به سرکوب شورش فرستاد و امور آنجا را به حال نخستین برگرداند. ابوموسی پیش از این طغیان نیز، یکبار دیگر به دستور علی به جنگ مردم شهر ری گسیل شده بود. (فتوح البلدان، ص ۱۵۰)

به روزگار خلافت علی بن ابیطالب، حارث بن سره عبیدی، به فرمان علی لشکر به خراسان کشید و پیروز شد، غنیمت بسیار و برده بی‌شمار بدست آورد. تنها در یک روز، هزار برده میان یارانش تقسیم کرد. لکن سرانجام خود و یارانش، جز گروهی اندک، در سرزمین قیقان (مرز خراسان) کشته شدند. (فتوح البلدان، بلاذری)

علی بن ابی طالب، عبدالرحمن بنی جزطائی را به سیستان فرستاد. لکن حسکه حبیطی وی را بکشت، پس علی فرمود: بیاید که چهار هزار تن از حبیطیان را به قتل رسانیم. وی را گفتند: حبیطیان پانصد تن هم نشوند. (فتوح البلدان، بلاذری)

علی ولایت آذربایجان را نخست به سعید بن ساریه خزاعی و سپس به اشعث بن قیس داد. یکی از شیوخ آذربایجان نقل می‌کند که ولید بن عقبه همراه با اشعث بن قیس به آذربایجان می‌آیند و چون ولید آن دیار را ترک کرد، مردم آذربایجان قیام کردند. اشعث از ولید طلب یاری کرد و ولید برای یاری وی سپاهی از کوفه به آنجا گسیل داشت. اشعث، خانه به‌خانه فتح کرد و پیش رفت و پس از فتح آذربایجان گروهی از تازیان اهل عطا را بیاورد و در آن‌جای ساکن ساخت و آنان را فرمان داد که مردم را به اسلام خوانند. (فتوح البلدان، بلاذری)

در تمام این موارد یاد شده می‌بینیم که صحبت از شورش مردم ایران بوده و این امر نشان می‌دهد حکومت "عدل علی" برای مردم ایران حکومت ظلم و ستم بوده است. ایرانیان برخلاف تبلیغات اسلامی، اسلام را براحتی قبول نکردند. ایرانیان اغلب به مقاومت دست زده و بر علیه حکومت علی و حکام و سردارانش قیام می‌کرده اند. در چنین زمینه ای تاریخنگاران ما حق دارند که بنویسند و انتقاد کنندگان ما حق دارند بگویند که خانواده علی یار ایرانیان نبود و برعکس، در برابر آنان بود. این امر واضح است که هدف از طرح بحث پادادن به شونیسم ایرانی نیست، شونیسمی که بخواهد تاریخ گذشته را برای کینه توزی میان ملت‌ها و بر علیه همزیستی ملل و صلح و احترام متقابل مورد بهره‌برداری قرار دهد. هدف اینست که روشنفکر مسلمان به تحریف تاریخ دست نزنند و افسانه شیعه را بما تحمیل نکنند. هدف اینست که ما

آزادی داشته باشیم، از اسلام انتقاد کنیم و بدون ترس بگوئیم که مسلمان نیستیم.

انتقاد یک اصل است

□ تاریخ ما را اسلامگرایان در قدرت ویا آنان که در حکومت نیستند تحریف کرده اند و افسانه شیعه را در اعماق روح مردم قراردادده اند و امروزه هرگونه نقد اسلام را "توهین" تلقی میکنند. خواست این ایدئولوگ ها نه منافع این سرزمین و مردم آن، بلکه حفظ اسلام است و تخطئه نمودن هر نظر انتقادی خواست آنهاست. اسلام پیوسته بزبان کشور و فرهنگ ما بوده است. روشن است در این سرزمین، بزرگان متعددی بوده اند و زندگی کرده اند و میراث گرانبها بجا گذاشته اند و نیز مسلمان بوده اند. شاعر و تاریخدان و فیلسوف و هنرمند نه باعتبار محتوای اسلام و "غنا" آن، بلکه قبل از هرچیز باعتبار هوش خود، محیط خود، فرهنگ و تاریخ خود و تاثیرپذیری از تمدن های پویای همسایه خود، اثرساز بوده اند. محتوای قرآن و استبداد حاکمان اسلامی بیشتر نقش خرابکار و کندکننده داشته اند. فکر اینکه اسلام منبع ترقی فکری بوده یک اشتباه بزرگ است. کا ربا ارزش شخص ایرانی که شاعر و اندیشمند بوده و در ضمن مسلمان بوده را، بحساب خود قرآن و خروارها رسالات دینی کهنه پرست و پوسیده نباید گذاشت.

مدافعان اسلام امروز سکوت ما را میخواهند. از اسلام محمد تا امامان و سران شیعه تا اسلام حکومتی و اسلام امروز، همه و همه قابل انتقاد است. اسلام دین اسارت است زیرا آزادی را برای فرد نمیخواهد و در تضاد با حقوق زن و حقوق بشر است. رسالات رهبران شیعه بر ضد آزادی روح و منافع مردم ایران بوده اند. وقتی گفته میشود که دین اسلام بنفع ما نبوده است، این امر یک کینه نیست، بلکه شواهد تاریخی زیاد است و همه پژوهشگرانی که مستقل بوده و در پی توجیه اسلام و دروغپردازی نبوده اند و تحقیق و بررسی کرده اند، باین امر اعتراف دارند. طرفداران این دین میخواهند چشم های ما را ببندند. هیچ چیزی در این دین مقدس نیست، انسانها این دین را ساخته اند و آن محصول جامعه و تاریخ است. بعلاوه همانطور که گفته شد نقد خرافات مردم و کج فکری آنها ممنوع نیست و بلکه درست است. کرنش به خرافات نباید کرد. در تاریخ جهان افکار ارتجاعی و شوینیستی و ناسالم در ذهن مردم بسیار بوده است. همانگونه که به لیبرالیسم و مارکسیسم ویا هر ایدئولوژی دیگری میتوان انتقاد کرد، به اسلام و مسیحیت و یهودیت و غیره نیز میتوان نقد نوشت. کسانی که سعی در جلوگیری دارند خواهان بسته نگه داشتن ذهن مردم هستند. آنها نگران

فروریختن قطعی اسلام اند. انتقاد از اسلام را فراموش نکنیم، زیرا ایران و مردم ما از این دین زیان بسیار دیده اند.

در ایران متفکرونویسنده و پژوهشگر در دوره های گوناگون اسلام را به نقد کشیده و این امر نه تنها حق هر یک از آنها بوده بلکه بعلاوه آنها این ضرورت را خوب تشخیص داده بودند. میرزا آقاخان کرمانی، صادق هدایت، علی دشتی، شجاع الدین شفا، آرامش دوستدار، دلارام مشهوری، دکتر روشنگر، علی میرفطروس، باقر مومنی، و بسیار کسان دیگر در نقد اسلام نوشته اند. اندیشمندانی بسیاری نیز از دیگر کشورها در انتقاد اسلام نظر ارائه نموده و با شجاعت افکار خویش را در جامعه عرضه نموده اند. از آن میان میتوان از اندیشمند بزرگ فرانسوی ولتر در قرن ۱۸ و از فیلسوف معاصر فرانسوی "میشل اونفری" یاد کرد.

ولتر نویسنده و فیلسوف آزاد اندیشی بود. او در مبارزه فلسفی خود میگفت زشتی ها را باید به نقد کشید و بویژه زشتی برای او خرافات، دین و مذهب کاتولیک بود، برای او هدف این مبارزه بر علیه بیعدالتی، خودسری، تاریک اندیشی و نادانی و آنچه که ضد انسانیت و عقل ارزیابی میشد، بود. اولین اهرم ولتر هجو و طنز و به ریشخند گرفتن رسوم و اعتقادات مذهبی در افکار عمومی بود. نگاه او هم به ریشخند میگرفت و تقدس زدائی مینمود و با کلام گزنده در نوشته های گوناگون مردم و جامعه را با انتقاد میگرفت و هم فلسفی بود و مقولات را به نقد میکشید که از جمله در اثر او "واژه نامه فلسفی" که در ۱۷۶۴ منتشر شد ما شاهد آن هستیم. او میگفت: "امروزه فئاتیسم یک دیوانگی مذهبی است، این بیماری با یک جوش چرکین آغاز میگردد." انتقادات او به کتاب مذهبی کاتولیک ها فراوان بود و در این زمینه طی ۱۷۶۰ تا ۱۷۷۸ بیش از بیست نوشته در رد دین و خرافات، معجزه و خدا، تورات و مسیحیت منتشر ساخت. از جمله گفته های ولتر، این جمله معروف است: "من با نظرات شما موافق نیستم، ولی برای اینکه شما حق آنرا داشته باشید که بگوئید، من حاضرم تا پای مرگ جلو بروم." ولتر به دین یهودیت و نیز به مسیحیت با انتقاد سخت دست زد و درباره مسیحیت نوشت: "تا زمانی که نادان ها وجود دارند ادیان نیز وجود خواهند داشت و مسیحیت مسخره ترین، واهی ترین و خونبارترین دینی است که دنیا را آلوده کرده است." از جمله کارهای او نوشته تراژدی بنام "فئاتیسم یا محمد" که در ۱۷۳۶ تدوین گردید، د در باره اسلام است. از نظر او موسی یک جادوگر بود، عیسی یک یهودی فئاتیک بود و محمد پیامبری دروغین و نیرنگ باز است.

“میشل اونفری” فیلسوف معاصر فرانسوی در اثر خود “رساله خدا ناپرستی” که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد، مینویسد سه دین یهودیت و مسیحیت و اسلام نسبت به عقل و هوشیاری کینه دارند، نسبت به آزادی کینه دارند و طرفدار تعبد و تسلیم فرد هستند. درباره قرآن میگوید این کتاب سرشار از تناقض است و معجزه ائی درکار نیست و محمد خواهان نابودی مخالفان است تا ثروت های آنان از آن خود کند و یا به یاران خود تقسیم کند. اسلام جنبه های منفی ادیان دیگر را جمع کرده و خود را دین برتر و امت منتخب میداند و بهمن خاطر به خشونت و جنگ تمایل دارد.

هریک از نظرات بیان شده کلام قطعی و مقدس نیست، همانگونه که سخنان کتابهای مذهبی نیز قطعی و مقدس نمیباشد. آنچه که مهم است سیال بودن اندیشه نقد است. مستبد و سانسورگر خواهان محدود نمودن و یا حذف سخن مخالف هستند. ما در ایران و جامعه ایرانی نیازمند توسعه روح نقاد هستیم، در تمامی عرصه ها گسترش انتقاد سالم و شجاعانه یک ضرورت است. بگذارید زبانها و قلم ها آزاد باشند.

جلال ایجادی، استاد دانشگاه در فرانسه

نوامبر ۲۰۱۱

idjadi@free.fr

La critique de l'Islam est libre », auteur Didier IDJADI, »
France, novembre ۲۰۱۱